

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در تعقیب شکار

ایوان آرامیاف

مترجم: سیما حاج حریری





- سرشناسه : آرامیلف، ایوان آلکسی یویچ، ۱۸۹۶ - ۱۹۵۴ م. Aramilev, Ivan Alexeyevich
- عنوان و نام پدیدآور : در تعقیب شکار / اثر ایوان آرامیلف؛ مترجم: سیما حاج حریری.
- مشخصات نشر : تهران: انتشارات ابجد، ۱۳۹۴.
- مشخصات ظاهری : ۲۳۹ ص.
- شابک : 978-964-6417-15-1
- یادداشت : عنوان اصلی: On the trail : stories of a hunter, 1958
- موضوع : داستان‌های روسی -- قرن ۲۰ م.
- موضوع : Russian fiction -- 20th century
- موضوع : شکار -- Hunting
- شناسه افزوده : حاج حریری، سیما، ۱۳۵۰ -، مترجم
- رده بندی کنگره : SK۲۴۵/۲۴۰۴ ۱۳۹۴
- رده بندی دیویی : ۲۹۵۷۳/۷۹۹
- شماره کتابشناسی ملی : ۸۲۳۳-۶۷۸

www.ketab.ir

در تعقیب شکار

ایوان آرامیلف

مترجم: سیما حاج حریری

ویراستار: فاطمه خوشبخت مروی

چاپ چهارم/سال ۱۴۰۰ / چاپ و صحافی: محسن

قطع: رقعی/۲۳۹ صفحه/ تیراژ: ۱۰۰ جلد

شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۶۴۱۷-۱۵-۱

«کلیه حقوق برای ناشر محفوظ است.»

قیمت: ۴۸۰۰۰ تومان



تهران: خیابان انقلاب - مقابل دانشگاه تهران

خیابان ۱۲ فروردین - کوچه الوندی - پلاک ۱۶ - واحد ۱



۶۶۴۰۱۹۸۳-۶۶۴۱۵۱۰۳



۰۹۱-۱۲۲۸۱۸۵



۱۳۱۴۵ - ۸۹۱



abjad.publication



Mohsen.kermanipour@yahoo.com

سخن ناشر

انتشارات ابجد کتاب در تعقیب شکار را به کسانی
تقدیم می‌کند که به طبیعت عشق می‌ورزند. و از شکار و
خاطرات آن لذت می‌برند.

امید دارد کسانی که داستان‌های این کتاب را مطالعه
می‌نمایند، خود را در ورای زندگی شهری و
شهرنشینی و در میان جنگل و رودخانه و مناطق
مختص به آن حس کنند و ساعاتی زندگی شهری را به
فراموشی بسپارند.

ضمناً اطلاعات و معلومات مربوط به شکار و
شکارچی و سگ شکاری و وسایل مربوط به شکار را
کسب خواهند کرد.

محسن کرمانی پور

فهرست

۷ مقدمه

۱۱ فصل اول: دوران کودکی

۱۳ چگونه تیراندازی یاد گرفتیم

۲۱ اولین شکار

۲۵ هدیه

۲۷ شکار خرس

۳۴ مرغ هما

۴۴ سمور

۵۵ فصل دوم: سگ‌ها

۵۷ ترومپت

۶۴ شیپورچی

۶۹ دیمکا

۷۴ فوکا بزرگ می‌شود

۸۳	جث
۸۸	اخلاق ذاتی

فصل سوم: خاطرات به یادماندنی ۹۳

۹۵	نعمه صبحگاهی
۹۸	شکار هو برده
۱۰۹	خروس جنگلی
۱۱۳	آگتشکا
۱۱۷	جوجه اردک های وحشی من
۱۲۱	ترشکا
۱۲۳	دریاچه چنی
۱۲۶	کار دل
۱۲۷	آخرین پرواز
۱۲۹	شهادت
۱۳۷	رو باد سحر آمیز
۱۳۹	شکار گرگ
۱۴۵	ردی
۱۵۱	یک روز بد
۱۵۴	سیر به کولدور

فصل چهارم: تعطیلات ۲۱۳

۲۱۵	تعطیلات
-----	---------

مقدمه

اولین تجربه من در تیراندازی و شکار با شکست مواجه شد. پدر بزرگ من توانسته بود پنج قرقاول شکار کند ولی دریغ از این که من بتوانم حتی یکی را با تیر بزنم. چند نفری داشتیم که با چنته‌ای خالی به ده برگردم تازه آن هم چنته‌ای که از چرم اعلا درست شده بود و من خودم ۱۰ تکه طناب و حلقه مسی به آن وصل کرده بودم که اگر شانس می‌آورد می‌توانستم به هر یک از حلقه‌ها یک پرنده آویزان کنم!

و حالا باید دست خالی برمی‌گشتم. دو قرقاول را با بی‌دستی و پایی تمام از دست داده بودم و تنها چند تا از پرهایشان نصیبم شده بود. نزدیک بود که زیر گریه بزنم ولی یک شکارچی هیچگاه نباید گریه کند و برای همین با زحمت خودم را کنترل کردم.

پدر بزرگم خیلی عاقل و مهربان بود و سه تا از بزرگترین قرقاول‌ها را به حلقه‌های کیسه من بست و در حالی که چشمک می‌زد گفت: "راه بیفت پسر جان، من که نمی‌گذارم با چنته خالی برگردی تا مردم بگویند

پیرمرده خیلی بهتر از پسرک تیراندازی می‌کند.

با نخوت و تکبر هر چه تمام‌تر دنبال پدر بزرگم در خیابان منتهی به ده راه افتادم. مخصوصاً آن قدر آهسته راه می‌رفتم که همه مرا ببینند. بگذار همه همسایه‌ها و پیر و جوان کیسه شکار مرا با آن "پرنده‌های بهشتی" ببینند.

همه توجهشان به من جلب شده بود. پسرهای هم سن و سالم با حسادت به من نگاه می‌کردند. مادر و مادر بزرگ تبریک گفتند و عمو نیفت^۱ که یک روستایی کم حرف و در عین حال یک شکارچی حرفه‌ای بود، با رضایت سری تکان داد. خلاصه اینقدر تعریف و تمجید شنیدم که ظاهراً امر به خودم هم مشتبه شد که قرقاول‌ها را خودم شکار کرده‌ام ولی به محض اینکه تنها شدیم پدر بزرگ یادآوری کرد که: "فکر نکن من همیشه کیسه‌ات را پر خواهم کرد. باید یاد بگیری که خودت تیراندازی کنی. همیشه نمی‌توانی با گذاشتن روی شانه‌های دیگران ترقی کرد."

این داستان به گذشته‌های خیلی دور تعلق داشت. اکنون من خودم پیرمردی شده‌ام ولی هنوز چشم‌های تیزبین و دست‌های قدرتمندی دارم و دست خالی از شکار بر نمی‌گردم.

امروز وقتی از جنگل برمی‌گشتم، چشمم به یک شکارچی جوان افتاد که تمام تیرهای خشابش را تمام کرده بود و با چپته‌ای خالی در حال مراجعت بود. احتمالاً پدر بزرگی نداشته بود که به او شکار یاد بدهد. یک جفت از قرقاول‌های خودم را تعارف کردم ولی با ناراحتی جواب داد که دوست ندارد که از کسی صدقه قبول کند.